دوست و دوستى

قسمت سوم

دوستان راستين از نگاه امام على عليه السلام

در دو شـمـاره قبل با مفهوم دوست و دوستى آشنا شديم و ضمن بيان اهـميت دوست و نقش حساس آن در شكل گيرى شخصيت انسان و زيان بار بـودن دوسـتـان ناباب, ضرورت گزينش دوست براساس معيارهاى دينى, عقلانى, زيربنايى و ماندگار را يادآور شديم:

در بحث معيارها به چهار ويژگى مهم اشاره كرديم:

1. برخوردارى از روح اجتماعى

; 2. خيرخواه بودن

; 3. برخوردارى از عقل و خرد

; 4. سلامت روح و روان

.

در ايـن شـماره به مناسبت سال اميرالمومنين و براى آشنايى هرچه بـيـش تر با سيره و روش و ديدگاه هاى آن حضرت, همان بحث را تحت عنوان دوستان راستين از نگاه امام على(ع) دنبال مى كنيم

. يكى از عوامل بسيار مهم و تاثيرگذار در توسعه و پيش رفت سياسى, اجـتـمـاعـى, اقتصادى و فرهنگى و فائق آمدن بر مشكلات و گرفتارى هـاى مختلف, حاكميت روح تعاون و هم كارى بين افراد اجتماع است

.

اجـتـمـاعات و گروه هايى كه مجموع افراد يا بيش تر آنان خود را نـسبت به سرنوشت ديگران مسئول مى دانند و از روى صداقت و دوستى در امـور اجـتـمـاعى فعالانه شركت مى كنند, از رفاه و آسايش بيش تـرى برخوردارند و برعكس در جوامعى كه جوى غيردوستانه حاكم است و افـراد آن سـر در لاك خـوديـت بـرده اند و به جز انديشه منافع شـخصى,دغدغه ديگرى ندارند, ركود و انحطاط و گرفتارى و نقاط ضعف بيش ترى وجود دارد

. مـكـتـب اسـلام بـا تـوجه به اين واقعيت بر ترويج فرهنگ دوستى و بـرادرى تـاكيد مى ورزد. پيامبر گرامى اسلام و پيشوايان معصوم و پـيـروان راستين آنان هريك به نحوى بر ضرورت و لزوم آن پافشارى مى كنند

. جـامـعـه اسـلامـى در نگاه بزرگان دين, به منزله يك پيكر است كه عـوامـل گـونـاگـونـى اجزاى آن را به يك ديگر پيوند مى دهد. آن عـوامـل هـمـان چيزهايى است كه ما به عنوان معيارها و ارزش هاى اصـيـل و لازم در راستاى برقرارى ارتباطات دوستانه از آن ياد مى كنيم

. امـيـرمـومنان به عنوان شخصيت ممتازى كه در مقاطع مختلف و حساس تـريـن لحظات تاريخ اسلام مى زيسته و آثار و بركات فراوان روابط دوسـتانه و برادرانه در محيط هاى مختلف اسلامى را از نزديك شاهد بـوده اسـت, نسبت به توسعه اين فرهنگ و برقرارى جو دوستانه بين آحـاد مـخـتلف اجتماع حتى ميان خود و ديگران بسيار در تلاش بوده است

. دوستان راستين در نگاه آن حضرت, نشانه ها و معيارهايى دارند كه در ادامه به برخى از آن ها اشاره مى كنيم:

1. دين دارى

بـه آن چـه خـداى بزرگ به وسيله پيامبران خود براى سعادت و خوش بـخـتـى بـشر ارائه مى دهد, مانند عقايد صحيح و اعمال شايسته و اخلاق پسنديده, دين گفته مى شود

. ديـن, مجموع مقررات و چارچوب هاى مشخصى است كه مى تواند مبنا و مـحورى مهم براى برقرارى پيوند دوستى بين خداپرستان قرار گيرد.

خـداى بـزرگ همه اهل ايمان را با هم برادر دانسته و مى فرمايد:

(انما المومنون اخوه;1 مومنان با هم برادرند

.(

هرچند نسل ما انسان ها به يك پدر و يك مادر منتهى مى شود و همه از حـضرت آدم و حوا, آفريده شده و از اين جهت برادر و خواهر يك ديـگر شناخته مى شويم, اما مبناى ديگرى مى تواند اين مجموعه را به هم پيوند دهد و آن دين است

. امـيرمومنان على(ع) به هنگام فرستادن مالك اشتر براى زمام دارى مصر, در نامه اى خطاب به ايشان بر دوستى با مردم به خاطر دو خط ارتـبـاطـى كـه زمـام دار و مردم را با هم پيوند مى زند, بسيار تاكيد مى ورزد و مى فرمايد:

(مـهـربـانى و دوستى ورزيدن و خوش رفتارى با مردم را در دل خود جـاى ده و هـم چـون جـانـورى شـكارى كه خوردن آنان را غنيمت مى شـمـارد مباش, چرا كه آنان: (اما اخ لك فى الدين او نظير لك فى الخلق2; يا برادر دينى تو و يا همانند تو در خلقت هستند

.( آن حـضرت در جايى ديگر خطاب به يكى از كارگزاران خود مى نويسد:

(به او امر كرده و دستور مى دهم كه مردم را نرنجاند و به آن ها دروغ نـگـويـد و بـه سبب فرمانروايى بر آن ها از روى سركشى, از آنـان روى بـرنـگرداند: (فانهم الاخوان فى الدين3; زيرا آنان در دين برادر يك ديگرند

.( در جـايـى ديگر ضمن هشدار نسبت به حاكم نبودن جو دوستى و صفا و صـمـيـميت در ميان مسلمانان مى فرمايد: (و انما انتم اخوان على ديـن الـلـه...4 شـمـا بـر دين خدا با هم برادريد, ميان شما را جـدايـى نـينداخته مگر ناپاكى باطن ها و بدى انديشه ها, از اين رو بـه يـك ديـگر كمك نمى كنيد و پند و اندرز نمى دهيد و به يك ديگر بذل و بخشش نمى كنيد و با هم دوست و رفيق نيستيد

.( ديـن دارى در نـگـاه امـام على(ع) مهم ترين نشانه و معيار براى شـنـاخـت دوسـتـان راستين و قوى ترين عاملى است كه روح تعاون و هـمـكـارى و ايـثـار و گذشت و مسئوليت پذيرى را در ميان دوستان حـاكـم مى سازد و بسيارى از زشتى ها را از محيط زندگى آنان دور مى كند

. اگـر آن حضرت مى فرمايد: (لايكون الصديق صديقا حتى يحفظ اخاه فى ثـلاث فـى نكبته و غيبته و وفاته5; دوست واقعى كسى است كه برادر خـود را در سـه حـالت: گرفتارى, هنگام نبودن او و بعد از وفات, يارى رساند;(

دوست آن باشد كه گيرد دست دوست

در پريشان حالى و درماندگى

و اگـر بـه كميل بن زياد توصيه مى كند كه: اى كميل از دو رويان دورى گـزيـن و بـا خـائنان همراه مشو و مبادا با ستم كاران رفت وآمـد كـنـى و يا با آنان مخلوط گردى, مبادا آنان را فرمان برى يـا در مـجـالـسـشـان حـضور يابى كه خدا را بر تو خشمگين خواهد ساخت6; و اگـر آن حـضرت در مورد دوست, بر امورى هم چون: مورد اعتماد و وفـادار, صادق و راستگو, حليم و بردبار و پوشاننده عيوب بودن و خـائـن و فـتنه گر و ضايع كننده حقوق و ستم كار نبودن تاكيد مى ورزد, همه اين امور در سايه دين دارى واقعى دوست تامين است

. ديـن و ديـن دارى, اسـاسـى تـريـن نـقش را در اصلاح اخلاق و آداب اجـتـمـاعـى و امـور سياسى و اجتماعى و تربيت روح و روان انسان دارد و انـواع گرفتارى ها و ناملايمات درونى و برونى را از دل و زبـان و دسـت و پـا و تـمام وجود انسان مى زدايد و روح تعاون و هـمكارى و ايثار و برادرى را در محيط زندگى انسان حاكم مى سازد و هـمـيـن نـكـته مهم ترين نقش را در دوام دوستى ها دارد. حضرت عـلـى(ع) مـى فـرمـايـد: (مـوده ذوى الدين بطيئه الانقطاع دائمه الـثبات والبقإ7; دوستى دين داران ديرتر به جدايى مى انجامد و بـا ثـبـات و ماندگارتر است) و در جايى ديگر مى فرمايد: (اخوان الـديـن ابقى موده,8 دوستى برادران براساس دين ماندگارتر است.(

ايـن جـا اسـت كـه انـسـان به رمز و راز توصيه ها و حساسيت هاى امـيـرمـومنان على(ع) نسبت به مراقبت و پاس دارى از دوستى هايى كـه بـراسـاس ديـن بنا نهاده شده است, آشنا مى شود. آن حضرت مى فـرمـايـد: (ايها الناس, من عرف من اخيه وثيقه دين و سداد طريق فـلا يـسـمعن فيه اقاويل الرجال...;9 اى مردم هركه برادر خود را شـنـاخـت و دانـسـت كـه دين او محكم و استوار است و در گفتار و كـردار در راه راسـت گـام بـرمـى دارد, نبايد گفتار (و بدگويى) ديـگـران دربـاره او را گـوش دهـد (و دوستى خود را قطع نمايد

.( آگـاه بـاشيد (اثر زيان كلام از زيان تير, سخت تر و بيش تر است, زيـرا) گـاهـى تيرانداز, تير مى اندازد و تيرها به خطا مى رود. ليكن كلام بى اثر نمى ماند(.

2. آخرت گرايى

در نـگـاه انسان هاى فهميده و عاقل و آشنا با فرهنگ اسلام, دنيا مـحـل گـذر و تـجارت خانه و كشت زارى است كه بايد براى آبادانى سـراى جاودان از آن بهره گرفت. كسانى كه با اين ديد به دنيا مى نـگرند فعاليت ها و امور زندگى خود را با توجه به هدف هاى عالى و كـمـالات معنوى و ماندگار تنظيم مى كنند, كارهايشان رنگ خدايى دارد و از خـودخـواهـى هـا, مـنـفعت پرستى ها و رذايل اخلاقى به دورنـد. آنـان رضـايت و خوشنودى خدا و خيرخواهى براى ديگران را بـر منافع زودگذر دنيا ترجيح مى دهند و روابط دوستانه و معاشرت هاى خود با ديگران را بر اين اساس استوار مى كنند

. اعـتـقـاد بـه سراى جاودان و نگرش فرا دنيايى عامل مهمى است كه انـسـان ها را از گناه و ناپاكى و خيانت دور مى سازد و آنان را بـه كارهاى نيك و ايثار و گذشت و فداكارى و رعايت حقوق و وظايف انـسانى خود در مقابل دوستان فرا مى خواند و دوام و ثبات دوستى هـا را تـضـمين مى كند. اميرمومنان على(ع) مى فرمايد: (من دعاك الـى الدار الباقيه واعانك على العمل لها فهو الصديق الشفيق10; هـركـس تـو را به خانه آخرت فرا خواند و تو را در راه عمل كردن بـراى رسيدن به خوش بختى در آن سرا يارى رساند, او دوست مهربان است.)

هم چنين مى فرمايد: (ود ابنإ الآخره يدوم لدوام سببه11; دوستى آخرت گرايان با ثبات و با دوام است, چون سبب آن دائمى است.) افـرادى كه سعادت و خوش بختى در سراى آخرت را بر هواهاى نفسانى و متاع دنيا ترجيح مى دهند, همواره به فكر انجام وظيفه و اطاعت از فـرمـان الـهـى هـستند و براى رسيدن به منافع مادى به اعمال نـاشـايست دست نمى زنند و دوست و دشمن در نگاه آنان براساس سود و زيان دنيايى و منافع شخصى تفسير نمى شود

. بـرخلاف دنياطلبان و كسانى كه عشق به دنيا و منافع مادى در وجود آنان رسوخ كرده و به تعبير قرآن كريم تنها ظاهرى از زندگى دنيا را مـى دانـند و از آخرت و سراى ديگر بى خبرند و همه چيز را با ديـد مادى و بد و خوب اشيا و انسان ها را براساس سودمند بودن و يـا زيان بار بودن آن براى خود تفسير مى كنند. هرچيز كه به نفع شخصى آنان بود و يا ضرر و خسارتى را از آنان دور ساخت, در نگاه آنـان خوب و هر چيز كه به زيان آنان بود و يا نفعى به حال شخصى آنان نداشت, بد است.

اين دغل دوستان كه مى بينى

مگسانند گرد شيرينى

ايـنـان تـا زمـانى به آداب و رسوم انسانى, سجاياى اخلاقى, حق و فـضـيـلت, حمايت از افتادگان و دست گيرى ناتوانان, يارى رساندن بـه فـقـيـران و دوستى با ديگران پاى بند مى باشند كه با منافع آنان در تضاد نبوده و براى دنياطلبى آنان خطرساز نباشند

. اين نكته اى است كه اميرمومنان على(ع) به يكى از ياران باوفا و دوسـتـان صـمـيـمى خود فرمود. وقتى ابوذر غفارى بر مبارزات خود عـلـيـه عـثمان و عمال او شدت بخشيد و بر غارت گرى و حيف و ميل بـيـت الـمال مسلمانان از سوى آنان خرده گرفت, تصميم به تبعيدش گـرفـتـنـد. بـه هنگام اجراى دستور خليفه در تبعيد ابوذر, امام عـلى(ع) او را تا دروازه شهر مشايعت كرد و به ايشان فرمود: (اى ابـوذر تـو بـراى رضـايت و خشنودى خدا به خشم آمدى, پس اميدوار بـاش بـه آن كه براى او خشمگين شدى. اين قوم (عثمان و معاويه و پـيروانشان) بر دنياى خود از تو ترسيدند و تو بر دين خود از آن هـا تـرسـيـدى, پـس آن چه براى آن از تو مى ترسند به دستشان ده [دنـيـا را بـه آن هـا واگـذار] و براى آن چه مى ترسى از ايشان بـگـريـز... پـس اگـر دنـياى آنان را مى پذيرفتى تو را دوست مى داشـتـند و اگر از دنيا چيزى براى خود جدا مى نمودى و دنياپرست مى شدى تو را در امان مى گذاشتند).12 بنابراين, آخرت گرايى و انجام وظيفه براى رسيدن به سعادت و خوش بـخـتـى در سـراى آخـرت و در نهايت جلب رضايت و خشنودى خدا يكى ديـگر از معيارهايى است كه مى توان به وسيله آن دوست و دشمن را شناخت و از مزاياى آن بهره مند شد.

3. پاى بندى به عهد و پيمان

مـعـمولا همه انسان ها, چه زن و چه مرد و چه كوچك و چه بزرگ, از هـر قبيله و نژاد و مذهب در همه زمان ها و مكان ها, كم وبيش در طـول زنـدگـى خـود, بـا عهد و پيمان و قراردادهاى مختلفى روبرو بـوده اند كه براساس آن, انجام دادن يا ترك كارهايى را بر عهده مى گرفته اند

. از ايـن رو, مـجموعه اديان آسمانى و همه مصلحان عالم همواره در صـدد بـوده انـد با ترويج فرهنگ پاى بندى بر عهد و پيمان, مردم را از عهدشكنى و خيانت در قراردادها باز دارند

. مـكـتـب اسـلام وفـاى به عهد را از صفات برجسته مومنان دانسته و هـمـگـان را در بـرابـر تعهدات و قراردادهايى كه با يك ديگر مى بـنـدنـد مـسـئـول مـى دانـد. قرآن كريم مى فرمايد: (والذين هم لامـانـاتـهم و عهدهم راعون13; و[ مومنان] كسانى هستند كه امانت ها و پيمان هاى خود را مراعات كنند

.( و نيز مى فرمايد: (اوفوا بالعهد ان العهد كان مسولا14; به عهد و پيمان خويش وفا كنيد كه بازخواست خواهيد شد

.( پـيامبر گرامى اسلام مى فرمايد: (هركس به خدا و روز قيامت ايمان دارد بايد به وعده اى كه مى دهد پايبند باشد).15 امـيـرمـومنان على(ع) ضمن نامه اى به مالك اشتر بر وفاى به عهد حتى نسبت به دشمن تاكيد مى ورزد و مى فرمايد:

(اگـر بـيـن خود و دشمنت پيمان بستى يا عهد كردى كه به او پناه دهـى, جـامـه وفـا را بر عهد خود بپوشان و تعهدات خود را محترم بشمار).16

پاى بندى به تعهدات در سالم سازى محيط و تحكيم روابط دوستانه و بـه وجـود آمـدن جـو اعتماد و اطمينان بين دوستان, بسيار تاثير دارد. از طـرفى عهدشكنى و عدم التزام به تعهدات , بيش ترين نقش را در ايـجـاد جـو بـدبـيـنـى و نفاق و پيدايش رخوت و سستى بين دوسـتـان ايـفـا مـى كـنـد. بـى جهت نيست اميرمومنان على(ع) مى فـرمايد: (لاتعتمد على موده من لايوفى بعهده; بر دوستى كسى كه به عهد خود وفا نمى كند, اعتماد مكن).17 كـسـى كـه بدقول و عهدشكن است چگونه مى تواند دوست قابل اعتماد بـاشـد. آن كـه امروز قولى مى دهد, فردا آن را زيرپا مى گذارد, امـروز تعهد مى كند با افراد بد رفت وآمد نكند, فردا خلاف آن را عـمـل مـى كند, امروز قول مى دهد نماز بخواند يا سر وقت در كلاس حـاضـر شـود, اما به آن پاى بند نمى ماند, چگونه مى تواند دوست صـمـيـمـى و مـورد اعـتماد, يار و مددكار و تكيه گاهى مطمئن در شرايط سخت و گرفتارى ها شناخته شود

. بـراى پى بردن به اهميت وفاى به عهد و زيان هاى عهدشكنى در بين دوسـتـان كـافـى است به درياى بى كران نهج البلاغه مراجعه كنيم; زيـرا بـا مـرورى اجمالى بر اين كتاب شريف به خوبى روشن مى شود كـه بـيش ترين ضربه ها و خسارت ها بر حكومت ها و بر جوامع بشرى و روابـطـ دوسـتـانه بين افراد از ناحيه كسانى است كه بر عهد و پـيـمـان خـود پاى بند نبوده و خيانت و عهدشكنى پيشه آنان بوده اسـت و اين مشكلى است كه امام على(ع) در ميدان هاى مختلف با آن مواجه بوده و از آن شكايت داشته اند

. دربـاره طـلحه و زبير و مشكلاتى كه براى آن حضرت ايجاد كردند مى فـرمـايـد: (پـس[ از قـتل عثمان] روآورديد به من مانند روآوردن نـوزايـيده ها به فرزندانشان, پى درپى مى گفتيد: آمده ايم بيعت كنيم. دست خود را به هم نهادم شما باز كرديد, و آن را عقب بردم شـمـا بـه سـوى خـود كشيديد[ .پس چرا عهد و پيمان خود با من را شـكـسـتـيد] !بار خدايا! طلحه و زبير با من قطع رحم كردند, ستم نمودند و پيمان خود را شكستند و مردم را بر من شوراندند).18 آن حـضـرت در تـوبـيـخ و سرزنش لشكريان و يارانش در نجنگيدن با مـعـاويه سخنانى دارد كه در بخشى از آن آمده است: (شما را براى رفـتـن به جهاد و جنگيدن با دشمن طلبيدم نرفتيد, و[ سود رفتن و زيـان نرفتن به كارزار را] گوشزد شما نمودم نشنيديد, و در نهان و آشـكـار شـمـا را دعوت كردم اجابت نكرديد و پند و اندرز دادم نـپـذيرفتيد... اى اهل كوفه از[ رفتار شما] به سه چيز و دو چيز به غم و اندوه مبتلا شده ام, با اين كه گوش داريد, كر هستيد, با ايـن كـه زبـان داريـد گـنگ ايد و با اين كه چشم داريد, كوريد

. هـنـگام جنگ در راستى و ثبات قدم, چون مردان آزاده نيستيد و در بلا و سختى برادران حقيقى و مورد اعتماد نمى باشيد).19 الـبـته بايد گفت كه عهد و پيمان تنها شامل قراردادهاى سياسى ـ اجـتـمـاعـى بـيـن زمام دار و مردم نيست. اين موضوعى است مهم و فـراگـيـر كه انسان ها در همه دوره هاى زندگى, از روزى كه بد و خـوب را تشخيص مى دهند و پا در اجتماع مى گذارند تا پايان عمر, در مـحـيط خانه, مدرسه, مزرعه, كارخانه و در همه جا با آن سر و كار دارند و همين نكته ما را وادار مى كند تا ضمن پاى بند بودن خـودمـان بـه عـهـد و پـيمان هايى كه با ديگران مى بنديم, براى پـايـدارى دوسـتـى هـا و در امـان مـاندن از خسارت هاى ناشى از عـهـدشـكنى, دوستان خود را با توجه به اين معيار انتخاب كنيم و از مـيان اطرافيان خود كسانى را براى دوستى برگزينيم كه به عهد و پيمان خود وفادارتر باشند.

در غم فراق ياران

هـرچـند بيش تر كسانى كه با امام على(ع) طرح دوستى ريختند و با پـيـمـان و بيعت خود, به آن حضرت قول همكارى و مساعدت و همراهى دادنـد, در اثـر ضـعف ايمان و دنياطلبى و رفاه زدگى در گرماگرم حـوادث و اوج سختى ها كه بايد مردانه به يارى بشتابند, آن حضرت را تـنـهـا گـذاشـتند, اما بودند جوان مردان با ايمان و عاشقان ثـابـت قدمى كه تا لحظه ملاقات معشوق پروانه وار به گرد آن حضرت چـرخـيـدنـد و تبعيت و همراهى خود را با نثار جان خود به اثبات رساندند

. يـاد و خاطره آنان چنان در دل امام على(ع) جاى گرفته بود كه هر وقـت اوضاع بر آن حضرت تنگ مى شد و سختى ها و شدايد به اوج خود مـى رسيد, غم و اندوه فراق آنان در سيما و بيان حضرت نمايان مى شد

. نـوف بـن فـضـاله بكالى از اصحاب خاص اميرالمومنين مى گويد: آن حـضـرت خـطـبـه اى را در كوفه براى ما بيان كرد در حالى كه روى سـنـگـى ايستاده بود و جبه اى از پشم بر تن داشت و بند شمشير و كـفـش پايش از برگ درختان خرما بود و پيشانى او از بسيارى سجده مـانـنـد پـيـنه زانوى شتر بود, بعد از حمد و ثناى الهى سخنانى فرمود تا به اين جا رسيد:

بـنـدگـان خـدا عازم رفتن از دنيا شدند و كمى دنيا را كه بقايى نـدارد بـه بـسـيـارى آخرت كه فانى نمى گردد, فروختند. چه زيان بـردند برادران ما كه خون آنان در جنگ صفين ريخته شد از اين كه امـروز زنـده نـيـسـتند تا غصه ها بخورند و آب تيره بياشامند؟! [خـوشا به حال آنان كه از اين جهان رفتند و چنين روز را نديدند ]بـه خدا قسم, آن ها خدا را يافتند, خداوند هم مزد آنان را عطا فـرمـود و آن هـا را بـعـد از خـوف و تـرس در سراى امن جا داد, كـجـايند برادران من كه در راه حق سوار شده و به راستى و درستى [عـمـر به پايان رسانده و] گذشتند؟! كجا است عمار, كجا است ابن تـيـهان و كجا است ذوالشهادتين؟! آنان كه با هم بر كشته شدن در راه خـدا, پـيـمان بستند و سرهاشان ـ[ بعد از كشته شدن] به سوى معصيت كاران[ معاويه و پيروانش] فرستاده شد!!)

20 آن حضرت در جايى ديگر ضمن ياد كردن از ابوذر غفارى يا عثمان بن مـضعون, مى فرمايد: در روزگار گذشته برادرى داشتم[ ابوذر غفارى يـا عـثمان بن مضعون] در راه خدا كه كوچك بودن دنيا در نظرش او را در چشم من بزرگ مى نمود و شكمش بر او تسلط نداشت و...).21 آرى, ايـن بـود نمونه اى از نشانه ها و معيارهاى دوستان راستين در نـگـاه امـام عـلى(ع) و اينان بودند ياوران با وفا و دوستان صـمـيـمـى آن حـضرت كه دوستى خود را بر پايه دين و دنياگريزى و آخـرت گرايى بنا نهادند و تا آخرين قطره خون و آخرين لحظه حيات بـر تـعهدات خود پايدار ماندند و رضايت و خشنودى امام و مقتداى خود على(ع) را خريدار شدند و به لقاى دوست پيوستند

. امـيـد آن كه همه ما با تاسى و اقتدا به اوليا و دوستان راستين خـدا, راه ديـن دارى و چـگـونـه زيـسـتن را فراگيريم و سعادت و خوشبختى در دنيا و آخرت را از آن خود سازيم

. ان شإ الله ادامه دارد

پى نوشت ها:

1ـ حجرات (49) آيه .10 2ـ فيض الاسلام, نهج البلاغه, نامه .53 3ـ همان, نامه .26 4ـ همان, خطبه

.112 5 ـ همان, كلمات قصار, شماره .129 6 ـ مستدرك الوسائل, ج2, ص

.67 7ـ تصنيف غررالحكم و دررالكلم, حديث .9711 8 ـ همان, حديث .9180 9ـ فيض الاسلام, همان, خطبه .141 10ـ تصنيف غررالحكم و دررالكلم, حديث .9737 11ـ همان, حديث .9543 12ـ فيض الاسلام, همان, خطبه

.130 13ـ مومنون (23) آيه .8 14ـ اسرإ (17) آيه .34 15ـ اصول كافى, كتاب الايمان والكفر, باب خلف الوعد, روايت

.2 16ـ فيض الاسلام, همان, نامه .53 17ـ تصنيف غررالحكم, حديث .9562 18ـ فيض الاسلام, همان, خطبه

.137 19ـ همان, خطبه

.96 20ـ همان, خطبه

.181 21ـ همان, كلمات قصار, شماره .281